کاندید اکادمیسین سیستانی ۲۰۱۵/۸/۲۰

واکنش مخالفان داودخان در برابرمقالات داکترکاظم

(بخش سوم)

آیا دموکراسی انگلستان با افغانستان،قابل مقایسه است؟

آقای ملکیار به ارتباط دموکراسی جمله ای ازنوشتهٔ مرا بطورناقص نقل کرده است تا دلایل مرا ضعیف جلوه داده باشد ومینویسد: "قانون اساسی با تحریم یکی از شخصیت های مؤثر کشور یعنی داؤد خان، برخلاف تمام نورم های ملی و بین المللی بخصوص اعلامیهٔ حقوق بشر، همراه و آغاز گردید، بنا برآن با هرج و مرج و بی بند و باری و انارشی لجام گسیخته در نظام تعلیمی کشور همراه شد."

درحالی که جملهٔ من (درمقالهٔ ۳۸ از پنجاه مقاله ام از نقل قول فوق خیلی فرق دارد وچنین است:« دموکراسی را با تحریم یک شخصیت موثرو شناخته شده در سیاست وخدمت به افغانستان شروع کردند که بالنتیجه همراه با ظهورقارچ مانند احزاب چپ و راست افراطی مورد حمایت کشورهای همسایه ، و راه اندازی تظاهرات روزمرهٔ خیابانی و ایجاد هرج ومرج وفلج ساختن نظام تعلیمی و تحصیلی در کشور بود. طبعاً چنین دموکراسی ای نتیجهٔ دلخواه به بار آورده نمیتوانست. »

سپس آقای ملکیار برای تردید سخنان فو الذکر من، قانون اساسی و دموکراسی انگلستان را مثال آورده ومیگوید که در آن کشورنیزاعضای خاندان شاهی از فعالیت سیاسی محروم میباشند.

مقایسه کردن دموکراسی در انگلستان یا فرانسه را با افغانستان ، که هرکدام شان در دموکراسی سابقهٔ ۸۰۰ تا ۲۱۵ساله دارند، مثل اینست که گنجشک را با عقاب یا طاؤوس مقایسه کنیم. یا اینکه بخواهیم دریک مسابقهٔ موتر دوانی، افغانستان با بایسکل کهنه وغرازهٔ خود اشتراک کند، طبعی است که برنده نخواهد شد ؟!

دانشمند افغان داکتر روستار تره کی در یک مقالهٔ علمی وآموزندهٔ خود در بارهٔ سوابق و پیشینهٔ دموکراسی در کشور های انگلیس وفرانسه مینویسد که :« هرگاه چارتر "مکناکارتا" (انگلستان) را اساس برای دیموکراسی های لیبرال قرار بدهیم ، از عمر دیموکراسی لیبرال قریب (۸۰۰) سال سپری میشود. در صورتیکه انقلاب کبیر فرانسه را نکته عطف برای قیام دیموکراسی لیبرال قیاس کنیم ، عمر آن به (۲۱۵) سال میرسد. بر خلاف آنچه ذکر شد، در کشور ما بدلیل عدم مساعدت محیط اجتماعی عمر آزمایشات دیموکراسی بسیار کوتاه بود.»

روستار ترکی می افزاید: «در حالیکه از عمر دیموکراسی غربی چندین قرن سپری میشود ، افغانستان با اندوختن صرفآ (۲۰) سال تجربه دیموکراسی در آغاز کار قرار دارد. بناءً اگر قرار باشد که کشور عقب مانده ای مانند افغانستان موسسات دیموکراتیک را از خارج وارد کند ، باید این موسسات از آن مثلآ انگلستان عصر کرومول (قرن۱۷) باشد. در افغانستان آنچه بنام تجربهٔ دیموکراسی یاد کردیم ، بجز از اعطای زرق و برق دیموکراتیک به موسسات عامه دارای هسته استبدادی نبود.

در کشور حتی در مساعد ترین اوضاع (دوره ۷و ۸ شورا و دهه قانون اساسی) ترکیب پارلمان ها معروض به اعمال نفوذ هیأت حاکمه بوده و شورا ها هیچ وقت مجال تمثیل تمام عیار اراده عامه را نداشته اند. ا ز زمان کسب استقلال تا استقرار نظام کمونیست ، طی (٦٠) سال کشور همیشه دارای یک پارلمان تشریفاتی بوده است که برای تزئین نظام های بر سر اقتدار بکار گرفته میشد تا تمثیل اراده مردم. در طول این مدت ده بار انتخابات پارلمانی "اعلام" شده است. اما مردم در معیار بسیار کمی از حق رای خود استفاده نمودند. زنان به مثابه نیمه جامعه با آنکه پس از نیمه دهه٦٠ م در عرصه سیاست قدم گذاشتند ، اما استفاده از حق رأی توسط آنها در حد تیوری باقی ماند.»

دکتورروستار ترکی می افزاید: « مطالعه عواملی که حاکی از ناکامی دیموکراسی پارلمانی دهه قانون اساسی است ، برای دست اندرکاران تسوید قانون اساسی و مبارزین راه دیموکراسی بسیار آموزنده معلوم میشود. این عوامل در دو بخش عمومی و خصوصی قابل مطالعه است:

۱ ـ عوامل عمومی

افغان جرمن آنلاین تاسو په درنښت همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ magalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

* فقدان شرایط مادی و ذهنی بنیادی رشد دیموکراسی.

* فقدان سواد و شعور سیاسی.

* آماده نبودن مقام سلطنت (بمثابه مرجع صدور حکم دیموکراسی از بالا) به ایفای وعده های سپرده شده دررابطه به تحقق دیموکراسی . عدم التفات به احترام احکام قانون اساسی دیموکرانیک. مداخله در امور حکومت و حتی انتخابات پارلمانی.

* فقدان رعایت تدریج و تسلسل منطقی در امر پیاده نمودن اصول دیموکراسی و نهایتآ جلوگیری از تبارز انفجارگونه عقده های چندین دهه مطلقیت بدنبال آزادی های دهه قانون اساسی.

* عدم تطابق آزادی و دیموکراسی با ستراتژی طویل المدت کمونست ها. کمونیست ها در احراز قدرت از راه انتخابات کاملآ بی باور بودند. بنآ در صدد تخریب دیموکراسی ، با سوء استفاده از آزادی بر ضد آزادی افتادند. آن ها خارج موازین آزادی و حقوق مصرح در قانون اساسی ، اردو را به مرکز فعالیت تخریب کارانه خود تبدیل کردند.

* بیچارگی حکومت در انحلال حزب دیموکراتیک خلق بعنوان عامل اصلی کودتای ۱۹۷۳ م. این حزب از طرف شوروی وقت حمایت میشد و فعالیت آن با حکم ماده ۳۲ قانون اساسی ۱۹٦٤ م که صرفآ به احزابی که ایدیولوژی شان مغایر ارزش های قانون اساسی (از جمله اسلام ، ناسیونالیزم، سلطنت و غیره) نباشد، اجازه فعالیت میداد ، مغایرت داشت.

۲ ـ عوامل خصوصی (د ر رابطه به فعالیت پارلمان) :

* خرید و فروش آراء.

* اعمال نفوذ شخصیتهای قدرتمند دولتی در انتخابات به نفع اشخاص مورد نظر.

* اعمال نفوذ وکلا به قصد انجام کارهای شخصی بالای ادارات دولتی و به همین منظور اخذ رشوه ازموکلین.

مراجعات مکرر و دوامدار وکلا را به ادارات دولتی باید به عنوان یکی از عوامل عمدهٔ به تعویق افتادن جلسات شورا به حساب آورد: از نوامبر ۱۹٦۹ م تا اواسطماه می ۱۹۷۰ م از جمله ۳۲ جلسه مجوزهٔ ولسی جرگه ، صرف چهار جلسه دایرگردید. همچنان در آغاز ۱۹۷۲ م جلسات ولسی جرگه نظر به فقدان نصاب دو ماه دائر شده نتوانست.

برخی اوقات حکومت خود ، ابتکار نصاب شکنی را از طریق تشویق وکلا به غیرحاضری بدست میگرفت و آن وقتی بود که آماده گی رویاروئی با مجلس نداشت.

* سوء استفاده از مصّونیت های پارلمانی بمثابه وسیله ستر و اخفاء فعالیت های مخالف قانون.

* استیضاح حق وناحق عُمال حکومت و یا بالاتر از آن وارد ساختن اتهامات ناوارد به اعضای حکومت. به این کار دو انگیزه مرتبط بود: یکی وانمود کردن شورا به حیث مرجع مهم تصمیم گیری دولتی و دیگری اذیت ، تضعیف وتحقیر حکومت که در ذهنیت روشنفکران ممثل جور و ستم گذشته تلقی میشد.» (به لینکهای ذیل مراجعه شود:

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_roustar_taraki_article.pdf
http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/rostar_qanune_asasi.pdf

بنابراین افغانستان جز با خود، با هیچ کجای جهان قابل مقایسه نیست، ،زیرا اگرخواسته باشیم همان قانون انگلستان را در افغانستان پیاده کنیم، از آنجایی که مردم ما با مردم انگلستان از لحاظ دانش وسواد واقتصاد وآگاهی های سیاسی تفاوت زیاد دارند، آن قانون اساسی با عالی ترین احکام خود برمردم ما تطبیق نخواهد شد وسیاستمدار تطبیق کننده ناکام و از کاری که کرده پشیمان خواهد بود.

بازهم نقل قولهای ناقص:

سپس آقای ملکیاردرحالی که مرا یکی از طرفدار استبداد و دیکتاتوری میشمارد، بازهم از من نقل قول میکند،اما ناقص و مینویسد:« درکشورما درقرن بیستم دموکراسی دوبارچهره نمود و مردم ما آنرا در وقفه های ده ساله تجربه کردند و خاطرات[خوب وخراب] فراموش ناشدنی ازهردو بار را بیاد دارند. ولی متاسفانه که هردو تجربه بنابر مداخلات دستهای بیگانه از آستین روحانیت بنیادگرا با تلخی دردناکی پایان گرفت. بار اول در عهد سلطنت اعلیحضرت شاه امان الله غازی پس از استقلال در۱۹۱۹آغاز شد و با اعتشاش های ارتجاعی در شینوار ننگرهار و درکوهدامن کابل در اواخر ۱۹۲۹ پایان یافت و جای آنرا استبداد گرفت و مردم تا ۳۵ سال دیگر خمیازه

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

کشیدند.

باردوم با انفاذ قانون اساسی ۱۹۶۴ در عهد سلطنت ظاهرشاه، دموکراسی دوباره طلوع کرد. رونق نشریات آزاد مخالف وموافق دولت وسخنرانیهای آتشین برضد رژیم وقت، از طریق تظاهرات و راه پیمائی محصلان و دانشجویان پوهنتونها ولیسه ها درمرکز و ولایت کشور در بیشتر اوقات درسی، مضمون اصلی این دهه دموکراسی بود. شوق و ذوق جوانان به مطالعه و تلاش برای دست یافتن به آثار کسانی چون: مارکس وانگلس ولنین و مائو، و و(.....)و نویسندگان اسلامی چون :سید قطب، حسن البنا، مولانا مودودی غیره به حدی رواج پیدا کرد که در هیچ وقت و زمان دیگری در افغانستان تا آن حد رونق نیافته بود و میتوان گفت که تمام سیاستمداران و دولتمردان افغانستان در سه دهۀ اخیر، (....)محصول همان دهۀ دیموکراسی است که با کودتای سردار محمد داؤد در سال۱۹۷۳ ستاره دهۀ دموکراسی افول نمود .(....) و میتوان گفت که مردم ما در دیمکراسی تجربۀ بیست ساله و با در نظر داشت دیموکراسی پنج سالۀ شاه محمود خان صدراعظم، تجربۀ بیست و پنج ساله دارند.»

گفتم که آقای داودملکیار، نوشتۀ مرا بطورناقص نقل قول کرده،چرا؟ نمیدانم، ولی نکات حذف شده که من محل آنها را با چند نقطه سرخ نشانی کرده ام ، اصل آنرا در متن ذیل بارنگ آبی نشان میدهم: "مائو ولیوشاوچی وآثار حزب توده ایران وغیره وآثارنویسندگان اسلامی چون: سید قطب وحسن البنا ومولانا مودودی وغیره بحدی رواج پیدا کرد که درهیچ وقت و زمان دیگری درافغانستان تا آن حد رونق نیافته بود. ومیتوان گفت :تمام سیاست مداران و دولتمردان افغانستان که در سه دهۀ اخیر، افغانستان را درخاک وخون نشاندند، محصول همان دهه دموکراسی است. با کودتای سردار محمد داؤد در سال۱۹۷۳ ستاره دهۀ دموکراسی افول نمود ، اما دست عناصری که در آن دموکراسی خود را به عنوان لیدر و رهبر تراشیده بودند، کوتاه نگردید و سرانجام آنها بخاطرکسب قدرت و یا انحصارقدرت، چه جفاها و ناروائی های نبود که در حق مادر وطن نکردند؟؟؟ "

سوء تفسیر مقالاتم دربارۀ دموکراسی :

با توجه به نقل قول های فوق از نوشته هایم، موردی را نمی توان سرغ داد که من با ذات دموکراسی مخالفت کرده باشم، اما مشکل در برداشت آقای داودملکیار و نیزآقای احسان الله مایار است که منظور مرا نمیخواهند درک کنند، و بخاطر ملحوظات دیگری نوشته هایم را سوء تعبیر و تفسیر میکنند تا بگویند: چون سیستانی داودخان را تائید میکند، بنابرین هوادار دیکتاتوری و مخالف دموکراسی است. چنین تهمتی مرا به یاد این شعر ابن سینای بزرگ می اندازد که به او تهمت کفر زده بودند و او خطاب به مخالفین خود گفته بود:

« در دهر یکی چومن و آنهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود»

با آنکه نمیتوانم خود را یگانه مسلمان خوب بشمارم، اما میتوانم ادعا کنم که درمیان افغانهای دموکرات، از زمرۀ دموکرات ترین ها هستم. زیرا من همواره یکی از طرفداران جدی آزادی بیان واندیشه و تساوی حقوق زنان با مردان وعدالت اجتماعی بوده وهستم. پس کسی که ده ها مقاله در دفاع از حقوق زنان وتساوی حقوق شان با مردان نوشته باشد و پیوسته از نا برابری وبی عدالتی های اجتماعی وظلم و ستم وفقر ومرض و بیسوادی در وطن سخن زده و توجه روشنفکران واهل نظر را به مسایل حاد اجتماعی کشور جلب کرده باشد،آیا میتواند ضد دموکراسی باشد؟ هرگز نه! و چنین تهمتی برمن ، از سوی کسانی که خود را دموکرات و اهل نظر فکر میکنند، شبیه همان تکفیری است که از جانب مخالفین برابن سینای بلخی زده شده بود.

وقتی من میگویم، کودتای ثور حاصل دهۀ دموکراسی تاجدار بود، فهمیدنش خیلی ساده است، به این معنا که تمام سیاست مداران و لیدران سیاسی افغانستان که از اخیر دهه ۷۰ تا اخیر دهۀ۹۰ قرن بیستم برمقدرات کشورما مسلط شدند و برای کسب قدرت یا حفظ قدرت، وطن را بخاک وخون نشاندند، همگی درهمان دهۀ دموکراسی تاجدار سر برآوردند، رشد کردند ، شهرت یافتند وصاحب قوت وطرفدارانی شدند. آنها [رهبران احزاب چپ و راست افراطی مثل: نورمحمدتره کی، ببرک کارمل ، حفیظ الله امین، نجیب الله، برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، احمدشاه مسعود، رسول سیاف، صبغت الله مجددی ،مولوی محمدی ، مولوی خالص ، قاضی وقاد وغیره که از آن میان هنوز ٤ نفرشان زنده اند] ، در دهه های بعد از دموکراسی ظاهرشاهی، با اشارت وحمایت حامیان خارجی خود دراواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۹۰ بقدرت رسیدند، و در طول دو دهه بخاطر کسب قدرت یا حفظ قدرت ، هرچه از دست شان برمی آمد، در حق این وطن و مردم آن روا داشتند.

اکنون اگرخلاف میگویم، شما بمن نشان بدهید وبگوئید که کدامیک از اشخاص فوق الذکر در کودتای داودخان و یا دولت جمهوری وی شرکت داشتند؟ معلومدار هیچیک ازآنها در کودتا و یا دولت جمهوری او سهیم نبودند. اما هریک از آن رهبران در دهه دموکراسی از طریق نشر وپخش آثارمارکس ولنین وحسن البنا وسید قطب وغیره، در میان افسران جوان اردو، که قبل از آن با سیاست کاری نداشتند، توانسته بودند نفوذ کنند و برای خود

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

طرفداران وهواخواهانی پیدا نمایند. آنها برای رسیدن به قدرت برنامه های خود را داشتند که طبعاً گزینهٔ کودتا نیز شامل آن برنامه بود، چنانکه قبل از کودتای ثور، در زمان جمهوری داودخان، گروه اخوانی برهبری برهان الدین ربانی با هدایت وحمایت سازمان استخبارات نظامی پاکستان در برخی از ولایات افغانستان، مثل لغمان، بدخشان و پنجشیر و محلات دیگر دست به آشوب زدند و امنیت را اخلال کردند ولی بزودی از سوی نیروهای دولتی سرکوب شدند و دوباره به پاکستان فرارکردند.

بار دیگراز سوی همین گروه تحت حمایت (ای اس ای)، علی احمدخرم وزیر پلان گروگان گرفته شد وقصد بود تا بوسیلهٔ او داخل ارگ رفته ،داودخان را ترورکند، مگر وزیر پلان، طبق خواست گروگانگیرعمل نکرد و کشته شد و این بارهم پلان گروه اخوانی به ثمر ننشست. طبعاً حزب دموکراتیک خلق نیز برای رسیدن به قدرت برنامه هایی داشت و در اردو طرفدارانی، ومنتظر فرصت بود تا روزی قبل از رقبای اخوانی خود، زمام قدرت را بدست گیرد. اتفاقاً آخرین جلسهٔ مذاکرات داودخان با بریژنف رهبراتحاد شوروی، برای هردوجانب ناخوشایند بود. وبالنتیجه دستور سرنگونی داودخان از مسکو صادر شد و سرانجام کودتای خونین۷ ثور در افغانستان عملی گردید.

بنابر دلایل فوق، مخالفت من با هرج ومرج های دههٔ دموکراسی ظاهرشاهی ، مخالفت با ذات دموکراسی نیست، بلکه مخالفت با این است که چرا چار چوبی برای تعدد و فعالیت احزاب وجود نداشت؟ چرا قانون احزاب از سوی شاه توشیح نگردید، و در نبود چنین قانونی بود که احزاب سیاسی سمارق وار سر برآوردند وجوانان علاقمند به آگاهی وفعالیت های سیاسی را به دنبال خود کشاندند و نظام تعلیم وتحصیل را در سراسر کشور فلج کردند.

دموکراسی،هرج ومرج وفیرگلوله برمظاهر چیان نیست!

فیرگلوله برنخستین مظاهرهٔ مسالمت آمیز محصلان پوهنتون وشاگردان لیسه های مرکز در شام ۳ عقرب بدستور سردار عبدالولی، دامادشاه، سرآغاز این هرج ومرج بود که سبب مرگ چند تن گردید، وباعث بی اعتمادی نسل جوان وتحصیل کرده به دموکراسی اعطا شده ازسوی ظاهرشاه شد.

از ۳ عقر به بعد تقریباً هر روز یا هرهفته درشهرکابل مظاهره بود، هر حزب سیاسی، در گوشه ای از شهر تجمع میکردند ومیتنگ داشتند و بر ضد نظام و برضد بی بازخواستی، و بی عدالتی و واسطه بازی وفساد سخنرانی میکردند. واقعاً در دههٔ دموکراسی رشوه خوری و پارتی بازی و خویش خوری و داشتن رابطه با مقامات بلند دولتی از جمله ارتباط باسردار ولی که نوعی امتیاز تلقی میشد، جای حق وعدالت را گرفته بود. بیکاری وفقر و بیسوادی ومریضی دمار از روزگار مردم برآورده بود. اکثر کارهای زیربنائی از قبیل پروژه های زراعتی وتولیدی که کارآنها در زمان صدارت داودخان شروع شده بود، متوقف بود، زیرا کارگران بجای کار، روز خود را در تظاهرات سپری میکردند. بی نظمی ولجام گسیختگی وهرج ومرج و بی بند وباری ،مردم را به ستوه آورده بود.اکثر جوانان برای پیدا کردن لقمه نانی، مجبور به ترک خانه وخانواده خود می شدند و راهی کشورهای مجاور می گردیدند وبا عرضهٔ نیروی کارخود، مزد ناچیزی بدست می آوردند تا خانواده های خود را کمک کنند. شیوع گرسنگی و فقر ومرض درسالهای ۱۳۵۰ و۱۳۵۱ ش، جان ۵۰۰هزار نفراز مردمان ولایات غور وهزاره جات را گرفت و کس کمکی به موقع به مردم نرساند.

مردم بجای دموکراسی وشعارهای تند و تلخ و بی محتوای مظاهره چیان، از حکومت وشاه نان میخواستند تا شکم خود و بچه های خود را را سیرنمایند. مردم مکتب وکتاب ومعلم میخواستند تا کودکان شان سواد بیاموزند که وقتی بشنوند زن و مرد حقوق مساوی دارند، برآشفته نشوند و زن را بگناه بیرون رفتن از خانه یا دیرتر جواب دادن به صدای خُشو وخُسر و نَنُو و اِیوَر، مثل حیوان کتک نزنند و ملکیت شخصی خود تصورنکنند. باشندگان کابل با ده هاو صدها هزار مسافر تازه وارد روزانه به پایتخت برای رفع ضرورت های عاجل خود بجای دموکراسی به تشاب های زنانه ومردانه تمیز نیاز داشتند تا رفع حاجت نمایند. این یکی از مهمترین وقابل توجه ترین مشکل زن و مرد افغانستان در شاهراه ها ومخصوصاً در شهرهای بزرگ افغانستان بود و است که هرگز حکومت خود را مسئول برطرف کردن این نیازمندی طبیعی نمیدانست وهنوز هم نمیداند.

مردم در آنروزگار،انتظار حرکتی را داشتند تا آن وضع تغییر یابد ودیگر آفتاب بی نور وبی رمق سلطنت را بالای سرخود نبینند. برای خود ظاهرشاه نیز بزرگترین دست آورد ازآن دموکراسی ، همانا توهین کردنش از سوی عناصرضد سلطنت بوسیلهٔ تراشیدن سرسگ وبستن پارچه ای برکمرش ونوشتن کلمهٔ ظاهرشاه برآن بود. آیا شما چنین دموکراسی ای را میخواستید؟ وآیا شاه چنین دموکراسی ای را آرزو داشت؟ اما من باچنین دموکراسی بی بند وبار مخالفم و آنرا نمیخواهم .

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

دموکراسی، شنیدن حرف دل مخالفان است:

دموکراسی حق انتخاب کردن وحق انتقاد کردن وحق دادخواهی کردن وفریاد مردم را تاگوش مقامات مسئول رساندن است. آنهای که دم از دموکراسی میزنند، باد بدانند که انتقاد وتحمل نظر مخالفان رکن اساسی دموکراسی است. دموکراسی احترام به نظریات دیگران وشنیدن حرف دل مخالفان است. دموکراسی احترام به حقوق زنان واطفال وآحاد جامعهٔ بشری است.

برای آنکه مردم به ارزش ومزایای دموکراسی پی ببرند و از آن پاسداری نمایند، مردم را باید سواد و دانش آموخت تا ارزش خود وحقوق خود را بدانند و بفهمند که دموکراسی حامی حقوق وفریاد داد خواهی شان است. دموکراسی با بیسوادی وفقر و ترویج فساد و پشت پازدن به قانون جور درنمی آید، درمقالهٔ آقای میرعنایت الله آشفته آمده است که درسال ۱۳۵۷شمسی، ۹۷ درصد مردم افغانستان بیسواد بودند. لینک ذیل:

(http://www.afghangerman.net/upload/Tahlilha_PDF/ashofta_me_taarikh_bayaan_waqaa

ما جامعه یی هستیم اکثراً بیسواد، با رسوم و آداب و عادات و ویژه گی های قرون وسطائی، که در قرن بیست ویکم [جائیکه جایگاه واقعی ما نیست]، زندگی میکنیم، زیرا ما توان پذیرش چیزهایی را نداریم که در جوامع برخوردار از نعمت دموکراسی درغرب مورد پذیرش است. دریک جامعه اکثراً بیسواد، عنعنه پرست و زیرنفوذ روحانیت بنیادگرا، تحقق دموکراسی تقریباً ناممکن مینماید. آری بی سوادی ، جهالت و نفهمی درد بزرگ جامعه ماست که نمیگذارد مردم از پوسته عنعنه پرستی ، قوم گرائی و تعصبات مذهبی، سمتی واتنیکی بدرآیند.ومسئول بیسوادی ودر واقع محروم ماندن مردم از نعمت سواد وآگاهی، همانا نظام حاکم برکشور بوده است. بیرون کردن مردم از این بدبختی تاریخی، کار یک روز و دو روز و یک سال دو سال و ده سال نیست ، یک پروسه طولانی است وتا مرزنابود کردن بیسوادی ازکشور وقت میخواهد تا نسل های جدیدی تربیت و با سواد و با فرهنگ و با احساس ملی بار آیند. باید فرزندان این مردم را بدرستی آموزش داد وتربیت کرد تا حقوق و وجایب خود و ملت و وطن را بشناسند و معنی دموکراسی را دریابند.

به هرحال، به اعتراضات دیگرآقای داودملکیار[۱] زمانی پاسخ داده خواهد شد که به سوال من در مورد خوراندن زهر به میوندوال پاسخ درست بگوید.

(پایان)

---

[۱]- دوستی برایم در مورد داودملکیار ونسبت دقیق او با مرحوم عبدالله خان ملکیار نوشته است:(عبدالله خان ملکیار کاکای داود ملکیارنبوده بلکه پسرکاکای پدر او میشد، آنهم اندر- عبدالله خان ملکیار و جنرال عبدالاحد خان ملکیار سابق وزیرداخله وکل احمدخان ملکیار سابق نایب الحکومه مزارشریف سه برادرسکه بودند و پسران کاکا و نواسه های کاکای خود را همه برتیه های جنرالی و مقامات بلند دولتی رساندند.) از این تذکر دوست محترم خود که مرا در شناختن بیشتر خاندان ملکیار کمک کرد، تشکرمیکنم.

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ